

خود نمی‌تواند مطرح شود، چه برسد به حضور در کنگره و تا سطح ریاست جمهوری. هنوز در اغلب فیلم‌های جریان اصلی سینمای آمریکا یعنی هالیوود، اکثر بدمن‌ها و قاتل‌ها و سارقان و قاچاقچیان و جنایتکاران و رؤسای باندهای مافیایی و... سیاه‌پوستان و نژادهای غیر سفیدپوست هستند. (این جریان را حتی لابه‌لای تصاویر همین فیلم **گرن تورینو** نیز می‌توان یافت که همه باندهای خلافکار و اراذل فیلم را رنگین‌پوستان و دورگه‌ها تشکیل می‌دهند و آن قدر در شرارت پیش می‌روند که حتی به خودشان رحم نمی‌کنند و هم‌نژادان خود را هم قلع و قمع می‌کنند و البته طبق معمول تنها کسی که به دادشان می‌رسد و نجاتشان می‌دهد، یک آمریکایی سفیدپوست است!)

تضییع حقوق سیاه‌پوستان در آمریکا هنوز آنچنان شدید است که همین دوسال پیش سیاه‌پوستان در تجمعی مقابل کاخ سفید، خواستار برابری حقوق خود با سفیدپوستان شدند و حتی تهدید کردند که همه امور اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی خود را از سفیدپوستان جدا خواهند کرد.

برخی مورخان و کارشناسان سیاسی و ناظران تاریخی بر این باورند که علت اصلی نفوذ و رواج خشن نژادپرستی و برده‌داری در آمریکا به دلیل مهاجرت اشراف یهود به این قاره در آغاز کشف آن بود، به طوری که حتی بنا براسناد و مدارک موجود، کریستف کلمب نیز با پول و سرمایه همین اشراف در قاره اروپا برای سفر به قاره نو برای یافتن سرزمین موعود یهودیان عزیمت کرد.

مایکل کالینز پایپر منتقد رسانه‌ای و خبرنگار هفته‌نامه مستقل آمریکن فری پرس (ای‌اف‌پی) اخیراً در مقاله‌ای تحت عنوان «اورشلیم جدید: قدرت صهیونیست‌ها در آمریکا» نوشت: پرفسور گلدمن در کتاب **زبان مقدس خداوند: عبرانی و تخیل آمریکایی** (۲۰۰۴)، انتشارات دانشگاه کارولینای شمالی) دربارهٔ پرفسور بوش (از اجداد پدری جورج دبلیو بوش) می‌نویسد که زندگی و آثار بوش به دلیل ردیابی ریشه‌های «صهیونیسم مسیحی» در آمریکا اهمیت دارد. بوش در زمان خود بسیار مشهور و پرکار بود و حامی جدی بازگشت یهودیان به سرزمین مقدس به شمار می‌آمد. (سرزمین مقدسی که در آن زمان آمریکا محسوب می‌شد)... عجیب آن که بوش، با وجود حمایت از صهیونیسم، دوستدار یهودیان نبود، بلکه برعکس، دشمن جدی یهودیان و همچنین مسلمانان بود. او فلسفه یهود را تهدیدی برای مسیحیت و غرب می‌دانست و معتقد بود تأسیس دولتی یهودی تنها در صورتی ممکن است که از «اصول مادیرایانه و خودخواهانه ذهن یهودیان» استفاده شود... با این حال، پرفسور بوش تنها نظریه پردازی نبود که به فکر بازگشت یهودیان به صهیون (یا همان آمریکا) بود. افراد دیگری نیز بودند که در واقع ایالات متحده آمریکا را - حداقل موقتاً - اورشلیم جدید می‌دانستند و خاک آمریکا را محل اجتماع یهودیان، به منظور آماده شدن برای بازگشت نهایی به فلسطین (به اصطلاح سرزمین آبا و اجدادی یهودیان) به شمار می‌آوردند...

مایکل کالینز ادامه می‌دهد: «با وجود تمام جاروجنجال‌ها و حرافی‌ها درباره «اسرائیل کوچولو» و جایگاه مقدس آن در قلب یهودیان، واقعیت این است که ایالات متحده به کانون قدرت صهیونیست‌ها در جهان امروز تبدیل شده است. کسانی که با نفوذ مالی همراه با قبضهٔ انحصار رسانه‌ای حکومت می‌کنند، از ایالات متحده به عنوان وسیله‌ای برای تأسیس یک امپراتوری جهانی، یعنی همان رویای نظم نوین جهانی استفاده می‌کنند. در تصویری کلی، دولت اسرائیل چیزی بیش از نماد یک رویای باستانی نیست که در واقع همین جا در آمریکا - اورشلیم جدید - تحقق یافته است...»

گروهی دیگر از مهاجران قاره نو، پیوریتن‌ها (منشعب از پروتستان‌ها و پدران اوآنجلیست‌ها یا صهیونیست - مسیحی‌های امروز) بودند که به نوشته دایره‌المعارف بریتانیکا، هدفشان «به وجود آوردن صهیونی جدید در سرزمین پهناور آمریکا» بود. آنها چنان خودباخته عهد عتیق شده بودند که می‌خواستند عنوان «نیو اسرائیل» را به جای «نیو انگلند» به آمریکا بدهند! نوآم جامسکی در کتاب **سال ۵۰۱ اشغال ادامه دارد** اشاره دارد که پیوریتن‌ها، سرزمین آمریکا را سرزمین موعود و سرخ‌پوستان آنجا را نیز اشغالگران کنعانی تلقی کردند. هنوز هم کودکان آمریکایی برای اعلام وفاداری به کشور و سرزمین خود این سوگند را متذکر می‌شوند:

«نابودسازی آگاهانه کنعانیانی که در سرزمین‌های مقدس وعده داده شده به قوم برگزیده خداوند، سکنی گزیده‌اند.» سخنی که دقیقاً توسط پیوریتن‌ها از کتاب عهد عتیق گرفته شده است.

سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۵، با صدور قطعنامه‌ای، پدیده صهیونیسم را با نژادپرستی مترادف

دانست. (قطعنامه‌ای که بعداً با فشار لابی‌های صهیونیستی در آمریکا پس گرفته شد.) و این قضاوت عادلانه‌ای بود، چراکه رهبران این فرقه، قرن‌ها پیش در یکی از کهن‌ترین اسناد خود به نام پروتکل‌های زعمای صهیون، هر انسانی به جز هم‌نژادان خویش را «گوییم» به معنای حیوان خواندند و بنابر این اطلاق، آنها را از هرگونه حقوق انسانی محروم دانسته‌اند؛ مفهومی که به صراحت و در ابعاد به اصطلاح قانونی در متن موسوم به تلمود (از کتب تحریف شده منتسب به یهودیان) نیز وجود دارد.

به عنوان مصداقی بر این باور، در جریان قتل عام اخیر مردم غزه بود که خاخام اعظم مردخای الیاهو در پیامی برای



یهود اولمرت و سایر مقامات اسرائیل، قتل غیرنظامیان بی‌گناه فلسطینی را امری مشروع و حتی واجب دانست و به صورت غیرمستقیم نسل‌کشی فلسطینی‌ها را برای حفظ جان یک اسرائیلی را مجاز اعلام کرد. هم‌زمان با این حکم، روزنامه اسرائیلی هآرتس، حکم خاخام صهیونیست دیگری به نام اسرائیل روزین را منتشر کرد که در آن آمده بود: «قتل هر کس که کراهت اسرائیل را در دل داشته باشد واجب است.» واجب است مردان، کودکان و حتی شیرخواران، زنان و کهنسالان کشته شوند و حتی چهارپایان را نابود کنند!

از سوی دیگر، خاخام شلوموا الیاهو خاخام بزرگ صفد نیز با صدور حکمی بهت‌آور گفت: «اگر ۱۰۰ نفر از فلسطینی‌ها را بکشیم ولی باز نایستند، باید ۱۰۰۰ تن را بکشیم. اگر باز هم متوقف نشوند، باید ۱۰ هزار نفر را بکشیم و همین طور پیش برویم. حتی اگر تعداد کشته‌های آنان به یک میلیون برسد، باید به کشتار ادامه داد، هر چند که این کار وقت زیادی را بگیرد!» مشتمل‌کننده‌ترین حکم توسط خاخام عوفادیا یوسف رهبر حزب شاس صادر شد که علاوه بر بمباران خانه‌های مردم فلسطین و قتل تمام ساکنان آنها حتی کودکان و زنان، اجازه تعرض به افراد فلسطینی در بسترهایشان را هم صادر کرد.

شاید با این توصیفات ریشه‌های نژادپرستی در ایالات متحده آمریکا یا سایر نقاط جهان بیشتر و بهتر درک شود. **کج**